

فرهنگِ جهانی ایران

سخنی که زندگی را میافزاید سخن گفتن ، به آواز سیمرغست اصلِ آفریننده هستی، درپیدایش، متنوعست از کتاب « سرمایه فلسفی ایران »

فرهنگ ایران، استوار بر تصویرِ خالقِ که مخلوقات مختلف را خلق میکند، نیست ، بلکه استوار بر اصلی هست که خود، یکجا ، استحاله به تنوع می یابد و کثرتی میشود که همه باهم متفاوت ، ولی به هم بسته اند .

این اصل یا « بُن = برهم = اند = بزر = ارکه » که گم یا تاریکست، ناگهان، « یک چیز دیگر » نمیشود ، بلکه همزمان ، چیزهای گوناگون ولی به هم پیوسته میشود . واحد، ناگهان ، انواع و اقسام و گوناگونیاها میشود . اصل واحد، متنوع میشود ، ولی این تنوع ، به هم پیوسته است . این تحول یک ضربه وحدت گمنام ، به گوناگونیاها و انواع (مانند روئیدن برگهای متفاوت از یک ساقه) ، به کردارِ « روشن شدن و پدیدار شدن آن اصل » ، دریافته میشود .

تنوع یافتن یک اصل ، یا رنگارنگ شدن آن ، یا گوناگون شدن آن ، روشن شدن است . روشن شدن ، از فراسو، و از سرچشمه روشنی دیگر نیست ، بلکه زهشی immanent و از گوهر خودِ انسان است . به عبارتی دیگر، هر چیزی ، هنگامی « روشن » میشود که چهره های گوناگون خود ، یا تنوع موجود در گوهر نهفته خود را ، باهم بنماید . به عبارت دیگر، حقیقت ، فقط در « تنوع یا گوناگونی » ، روشن میشود . حقیقت ، در یک آموزه ، در یک عقیده ، در یک مذهب ، در یک مسلک و حزب نیست ، بلکه حقیقت ، در همه آموزه ها و عقاید و مذاهب و مسالک و احزاب باهم ، روشن میشود . هیچکدام ، به

خودی خود ، روشنی (نور) نیست که دیگران را روشن کند . به سخنی دیگر، از هیچ آموزه ای ، مذهبی ، مکتبی ، عقیده ای.... نمیتوان حقیقت را روشن کرد ، بلکه با دریافت « مذاهب و مکاتب و عقاید و ادیان واحزاب ... ، و پیوستگی آنها با همدیگر، در روندِ رویش از یک اصلشان » ، حقیقت ، روشن میشود .

ویژگی بنیادی دیگر پیدایش اصل ، در فرهنگ ایران ، اینست که در پیدایش ، فرشگرد میکند . بُن ، در پیدایش ، ویژگی « از سرزنده کردن و تازه کردن ، یا زندگی افزائی » دارد . روشن کردن و زندگی از نو یافتن، باهمند . روشن شدن و سبز شدن باهمند . چیزی که سبز شد، روشن هم شده است . از این رو مفاهیم « سبز و روشن » باهم جفت هستند .

« بهمن » ، « سیمرغ » میشود خرد ، « نوا و صورت » میشود

بهمن که آسن خرد باشد، ونهفته و گنج ناپیداست ، ناگاه ، دگردیسی به « سیمرغ » می یابد . « سی + مرغ » ، مرغ سنگی است . سی ، به معنای سنگ، یعنی « آسن = سنگ » است . ویژگی گوهری « آسن خرد » که « نیروی امتزاج دهنده و پیوند دهی در راستای آفرینندگی » است ، در « مرغ » هست ، چون « سنگی » هست . « مرغ » که « مر + غه » باشد ، چنانچه در هزوارش ، میتوان دید ، « تن + گوریا » است . مرغ ، به عبارت دیگر، زهدان و سرچشمه تکوین یابی از نو هست . مرغ ، که همان « وای » باشد ، « وای به » ، مبداء و سرچشمه باززائی است ، به عبارت دیگر، اصل « فرشگرد = فرش + ورت » است . اینست که در گرشاسپ نامه اسدی ، دیده میشود که سیمرغ ، اینهمانی با « پیدایش چند رنگی » و « پیدایش چند نوائی » دارد . خرد بنیادی ، ناگهان چند رنگه (چند صورته) و چند « آهنگه ، چند دستانه » میشود . با پدید آمدن مرغ (اصل فرشگرد یا باززائی) ، فوری آسمان مانند فرش صدرنگ میشود ، مانند باغ روان با درختان گوناگون میشود ، مانند کوهی پر از گل و لاله میشود، رنگین کمانها میشود . یکی از نامهای رنگین کمان ، کمان بهمن است . بهمن که خرد بنیادی و ناپیداست ، دگردیسی به « کمان رنگهای به هم پیوسته » می یابد . بهمن ، ناگاه ، رنگارنگ و دارای صورتهای گوناگون میشود .

یا آنکه با پدید آمدن سیمرخ ، « وای به » ، « نای به » میشود ولی نای چند نوا میشود . با باد (= وای = مرغ) ، نواهای گوناگون ، در سازهای گوناگون میزند . نایش سوراخهای فراوان دارد و از هرسوراخی ، خروشی دیگر میجوشد . صد هزار گونه خروش ، با شکنهای گوناگون ، از آن ، بانگ میزنند . دویست بربط و چنگ ونای به یک راه و شیوه ، باهم دستان سرا میشوند . و باهم « دستان زند » ، یعنی « آهنگ آتش افروز » میشوند . که از خوشی که در این نواها و بانگها نهفته ، هوش از سر مردمان میرمد و همه خندان میشوند .

اصل نادیدنی و ناگرفتنی که « آسن خرد ، آسن بغ = بهمن » است ، استحاله و دگردیسی به چند رنگی (گوناگونی) و چند آهنگی و چند نوائی می یابد و این رنگها به هم بسته و آمیخته اند و این نواها باهم یک دستاند . اساسا واژه « نوا » ، از « نواختن و نوائیدن » برآمده که در اصل « ni+vaaz +itan » میباشد . واز= vaaz همان « وای یا باد » است ، و « نی » ، همان « نای » است . نواختن ، نوازیدن ، « دمیدن در نای » میباشد . این واژه هر چند با نی کار دارد ، ولی به « نواختن همه ابزار موسیقی » گفته میشود ، چون « نی » ، سرور همه ابزار موسیقی خوانده میشده است . آسن خرد ، دگردیسی به « دمیدن در نی » ، به نواختن همه آلات موسیقی می یابد . تن انسان هم ، نی است . تن هم « توا = نای » است .

دمیدن در نی که « وازنیتن vaazenitan یا وای نیتن vaayenitan » باشد ، چه معنایی دارد ؟ « واینیتن » به معنای « به حرکت درآوردن و به پرواز درآمدن » است . « واز vaaz » به معنای پرواز ، حرکت ، جنبش ، جهش است . وازنیتن vaazenitan به معنای 1- روشن کردن 2- افروختن 3- هدایت کردن 4- تاب خوردن است . « وازیشن » به معنای « الهام » است . وازیشیت ، آتشی است که برای افروختن بکار میبرند . دمیدن باد یا وای ، اینهمانی با این معانی داشته است . در « وای = هوای جنبان ، آهنگها و رنگها ، دستانها و صورتها » ، نیروئیست که به جنبش درمیآورد ، به پرواز درمیآورد ، روشن میکند ، میافروزد ، هدایت میکند ، از شادی ، تاب بازی میکند ، الهام میشود ، پیروز میسازد (vaayishn dahishn = پیروزی) .

آسن خرد ، کشش به تنوع یافتن در رنگها و صورتها و نواها و آهنگهایی دارد که جانفزا هستند . در این تنوع یابی ناگهانست که « روشن » میشود . تجربه روشن شدن ، در این روند « تنوع یابی ناگهانی اصل ناپیدا و ناگرفتنی که در جانها immanent ست » میباشد . یک جان یا یک انسان ، از گوهر خودش ، درگسترده شدن ، روشن میشود . این تجربه روشن شدن ، به کلی با مفهوم «

روشن شدن» در یزدانشناسی زرتشتی که امروزه هم متداولست فرق دارد. تجربه روشن شدن، برشالوده همان «سه تا یکتائی، یا سه لایگی یکپارچه» استوار است. روند روشن شدن، سه لایه به هم پیوسته در هر تخمی یا «اصلی» هست. 1- لایه درونی نادیدنی و ناگرفتنی است 2- آنگاه در تحول یافتن به دیدنی و لی ناگرفتنی، لایه دوم میشود که همان تنوع و «کثرت به هم پیوسته» است. و 3- آنگاه این لایه، تحول به تن (جسم) می یابد که هم دیدنی و هم گرفتنی است. ولی این سه باهم، چین ولای یک پارچه و قماشند. دگرذیسی، تا خوردگی و تموج است، نه پارگی از هم. در فرهنگ ایران، جهان مجازی وجود ندارد. این سه لایگی، یا «سه خوانی»، در هر جانی نیز هست. در تن، که گرفتنی و دیدنیست، صورتی هست که دیدنی (اندیشیدنی) ولی ناگرفتنی است، و در آن صورت دیدنی (سیمرغ، هما، ارتا، که اهورامزدا به مفهوم ارتائیان باشد)، اصلی هست که نا دیدنی و ناگرفتنی (بهمن) است.

بهمن که «آسن خرد»، «خردبنیادی» در هر انسانی و جانی هست، سه لایه و یکپارچه است. اند، در «دیسیدن»، در آغاز، دیدنی، ولی ناگرفتنی میشود و سپس، در تن و جسم یافتن، هم دیدنی و هم گرفتنی میشود، ولی این سه گستره، یک پارچه هست که دوبار «تاکرده» شده است. در فرهنگ ایران، گستره مجازی در جهان هستی نیست. جهان ظاهر (پدیده)، جهان مجازی نیست بلکه تحول یابی همان گوهر اصلی هست. با شناخت پدیده، میتوان به اصل نهفته پی برد. این سه گستره هستی، یا سه خوان، از هم پاره یا شکافته شده نیستند، بلکه در هم، موجود و حاضرند.

آنچه در آسمان، «باغ سبز» یا «سایپزه = سبز» خوانده میشود، و همان اصل آفریننده، یا سه تائیکتا بود، سه لایه در هر انسانی نیز هست. «اند»، در دو گستره، دیسیده شده است و صورت و تن یافته است روشن شده است. «نوا و رنگ» یافتن، نخستین تابش روشناییست و در تن یافتن، به اوج روشنائی رسیده است. آنچه در آسمان «سایپزه = سبزی و روشنی» است، در انسان نیز «گنجی میشود که میتوان از خاک تیره، بیرون آورد و سبزو روشن کرد. هر انسانی، آستن به بهمن (خرد بنیادی) و سیمرغ (ارتا) هست. انسان زمینی، ساختار آسمان (آسن) را دارد. در فرهنگ ایران، روند تحول یابی اصل، به «نواورنگ»، و از «نوا و رنگ» به تن و جسم هست، نه خالق که مخلوق را فراسوی خود، خلق میکند.

این تحول سه لایه در هر انسانی به همدیگر، و بازگشت به اصل، چون روند تحولست (ورتن = وشتن = گشتن ورقصدن)، به خودی خودش، شادی

وسعادت هست . تن یا جسم و ماده ، و آنچه گذرا ، یعنی گشتنی هست ، گسترش و پیدایش اصل ، یا خدا هست ، و همیشه هرسه ، باهم حضور دارند . اینست که « جهان مجازی » که با پارگی و شکافتگی زمان ، پیدایش می یابد ، در فرهنگ ایران نیست . **جهان مادی ، جهان مجازی نیست** . « گذر » ، به کردار « فنا » درک نمیشود ، بلکه به کردار « دگردیسی شاد = ارتا فرورد » درک میگردد . این است که در فرهنگ اصیل ایران ، مسئله سکولاریته ، طرح هم نمیشود . مسئله سکولاریته ، در چهارچوب دین زرتشت و یزدانشناسی اش هست که پیدایش یافته است و در شاهنامه بازتابیده شده است . زال زر ، با جمله بی نهایت ژرفش که « سزد گرگنی خاک را ارجمند » ، درست برضد این اندیشه کیخسرو لهراسب ، برمیخیزد که درآموزه زرتشت ، عبارت نهائی خود را یافت . ایرانی ، خاک را ارجمند میشناخته ، چون خاک (که به معنای تخم هست) ، تحول خود « ارتا » هست . **ارجمند کردن خاک ، برجسته ترین عبارت بندی « سکولاریته » هست** که نخستین بار ، زال زر ، در فرهنگ ایران ، با بانگ بلند ، گفته است و حکومت کیخسرو را بدین علت ، حکومت بیداد خوانده است و در سراسر عمر برای گفتن این نخستین اعلام سکولاریته ، رنج و عذاب دیده است و از زرتشتیان در قفس آهنین زندانی ساخته شده است . این اصل بهمنی ، که یکی از نامهایش « بزمونه » است ، کشش و رانش طبیعی ، به سوی پیداشدن دارد ، و میخواهد « نقش و تن » بشود ، میخواهد خود را نمایان سازد ، در تحول یافتن ، شادی می یابد . **نقش یافتن ، رنگارنگ شدن ، نواهای گوناگون شدن ، جسم شدن و ماده شدن را دوست میدارد** . در « شدن » ، گم نمکنید ، بلکه « میافزاید ، شاد میشود » . این اصل که « اند » است ، « دیسیده = دیشیده » میشود . در نقش شدن و تن شدن ، خود را به هم می بافد و « همبسته » میشود و ، « **اندیشه** » میشود . **تن (جسم) ، اندیشه است** .

وحدت تاریک و مجهول و گم ، در کثرت و تعدد و تنوع ، روشن میشود و این تحول و گشتن ، به خودی خود ، شادی هست . **وحدت گم و مجهول ، در رنگارنگ شدن و در چند نواشدن ، شادی و رقص است** .

امروزه در باره یک شخص گمنام و ناشناس و مجهول نیز میگوئیم : **فلان و « بهمان »** . این « بهمان » ، همان « بهمن » ، همان « اند » ، همان « نشان نامشخص و مجهول » است . این مجهول و گم ، میخواهد « نشان = دیس = دیش » ، بشود . چیزی بشود که میتوان آن را « نشان داد » . اگر اصل یا خدا ، فقط تبدیل به یک چیز بشود ، دیده نمیشود ، هنوز روشن نیست ، نمیتوان آن را نشان داد ، نمیشود آن را دید یا شنید . اگر ، جهان هستی ، همه فقط یک چیز

باشد ، اگر همه اجتماع ، همه افراد فقط دارای یک چهره و بلندی و شکل و یک فکر و یک عقیده و یک جامه باشند ، هیچ فردی ، دیدنی نیست . اینست که مجهول و گم و تاریک ، تعدد و کثرت مکرر نمیشود ، بلکه کثرت متنوع یا طیف رنگها ، طیف نواها ، طیف صورتها و اندازه ها میشود . ولی تنوع به هم پیوسته میگردد . « پیکریابی اصل » ، همان پیدایش سیمرغ یا هما از بهمن است . بهمن ، در « ارتا » شدن ، نواها و رنگها و گوناگونیها میشود .

تصویر ما از « مرغ » ، با تصویر آنان از « مرغ » ، از زمین تا آسمان ، فرق دارد . در اثر این نا آگاهی ، نمیتوانیم باور کنیم که خدای ایرانیان ، مرغ بوده است . مرغ یا « مر + غه » ، اصل فرشگرد ، اصل نوزائی و باززائی بود . ایرانی ، خدا یا اصل را ، « اصل نوزائی » میدانسته است ، نه شخصی که با علم جامعش و اراده مطلقش ، دنیا را فراسوی خود ، خلق میکند . پدیده نوزائی و پیدایش زندگی تازه یا « فرشگرد » ، اینهمانی با رنگارنگی و هماهنگی نواها و بانگهای گوناگون داشت .

از این رو طائوس را ، « فرش + مورو » ، یا مرغ فرشگرد مینامیدند . از این رو یزیدیان ، در تصویر طائوس ، همان سیمرغ را می یابند . از نامهای مرغ ، که در هزوارش مانده « تن گوریا » است . « تن » ، یعنی زهدان ، و به آتشدان هم ، تن گفته میشود . « گوریا » که همان « گور و گوری » باشد در کردی ، همه معانی خود را نگاه داشته است . گورین ، به معنای « تکوین یافتن » است . گوری ، به معنای تغییر دادنست . گوران ، به معنای رُستن و تکوین یافتن جنین در رحم است . واژه « گور » هم در فارسی که قبر باشد ، اساسا به معنای « جایگاه از نوزنده شدن » است . « بهرام » نیز که جفت ارتا (سیمرغ) باشد ، « بهرام گور » خوانده میشود است ، چون مانند ارتا و با ارتا ، اصل فرشگرد و نوزائی بوده اند . هنوز هم زرتشتیها در انتظار « بهرام ورجاوند » هستند که یک اندیشه سیمرغیست ، و بر ضد اندیشه زرتشت میباشد . پس تنگوریا که مرغ باشد ، به معنای زهدان ، یا سرچشمه باز زائی ، یا اصل از نو تکوین یافتن است .

واژه « تنگوریا » در شمال شرقی ایران ، در واژه « تنگری » سبک شده است و نام « خدا » میباشد . یعنی خدا ، مرغ هست ، اصل نوشوی و باززائی ، اصل دگر دیسی (ورت = ورد ، ارتا فرورد + فروردین) است ، و باززائی و فرشگرد ، جشن هست . مردن ، روند باززائی در سیمرغ (جانان) و طبعا جشن شمرده میشد . « مرغه » که مرغ باشد نیز همین معنی را میدهد . نام دیگر مرغ ، وای است . تصویر ارتا یا سیمرغ ، به کلی با تصویر « اهورامزدا ی زرتشتیان » فرق دارد . ولی تصویر هخامنشیان از « اهورامزدا »

، همان « تصویر سیمرغ یا ارتا » بوده است و به کلی با تصویر زرتشت از اهورامزدا ، فرق داشته است .

نام دیگر «مرغ» ، « وای » است ، که سپس تبدیل به « باز » شده است . چرا مرغ ، با « باد = وای » ، اینهمانی داشت ، چون وای ، نام هوا و نام باد هست و باد به هرچه که میوزد و به هرکجا که با « کفش چوبینش » ، پا میگذارد (فرخ پی) ، گوهر آن چیز را میزایاند ، همه را سبزمیکند ، خضر ، یا فرخ « نیک پی » است ، و همه چیزها را به جنبش میآورد . خوب دیده میشود که باد یا وای و مرغ ، یک واژه اند . سیمرغ ، چیزی جز پیکریابی همین « نیروی ناپیدائی که اصل رستاخیزنده » است نبود . به پرنده vaayendak گفته میشد . جنبش باد جهان را فرسنگرد میکند . و اینیتن vaayenitan یعنی به پرواز درآوردن ، به حرکت درآوردن . واز vaaz که همان باز باشد ، به معنای : پرواز ، حرکت ، جنبش ، جهش است . هوا و مرغ ، باهم اینهمانی دارند . « هوا hva » که از خودش به جنبش میآید ، اصل همه چیز شمرده میشد ، بدین علت نیز نام او را « هوا = hva » گذارده بودند ، چون هوا hva ، به معنای « آنچه از خود هست ، آنچه قائم بالذات است » میباشد .

این بود که وقتی انسانی ، از خودش میاندیشید ، به او میگویند که « از هوای نفسش » میاندیشد ، و از خود اندیشیدن ، منی کردنست . محمد ، هیچگاه از « هوا = از خودش » میاندیشید ، بلکه الله به او میآموخت . پس نباید از خود (با هوا) اندیشید . بدین علت دشمن خونین این خدا ، یعنی سیمرغ بودند . محمد آنرا بنام ابلیس در قرآن ، دشمن انسان کرده است . انسانی که از خودش (هوایش) میاندشد ، ابلیس است .

هوا یا باد ، چرا « از خود = قائم بالذات » هست ، چون مانند مرغ ، « جوت گوهر » است . گوهر جفتی دارد . مانند مرغ که دوبال دارد . ذاتش ، جفتی است . باد ، آفریننده است ، چون در ذاتش « دواصل باهم جفت » هستند ، به عبارت دیگر ، « اصل پیوند دهنده است ، و همه چیزها را به هم می بندد ، و با به هم بستن ، به آنها صورت (دیس) میدهد . در مرغ یا باز ، دوبال ، بوسیله تنش باهم جفت میشوند ، و با این تعادل باله است که پرواز میکند . بهترین گواه نیز واژه « بازو » هست که دوبرخ دست میباشد که در آرنج باهم لولا میشوند . بازو ، یعنی جفت به هم بسته . در کردی ، بازو ، به معنای « دورنگ = ابلق » هم هست . دورنگ یا دو اصل به هم چسبیده ، اصل حرکت و پرواز و آفرینندگیست . « رخش » نیز همین معنار را دارد . دورنگ است که در ترکیب باهم ، رنگین کمان میشوند . اینست که رخش ، معنای رنگین کمان را هم دارد .

رستم، سوار بر رخس است، یعنی سوار بر اصل فرشگرد، سوار بر سیمرخ، سوار بر «ابر» است. از این رو نیز عیسی هم سوار بر «ابر» باز خواهد آمد.

گفته شد که بهمن، سیمرخ یا هما میشود. پیشوند «سی» ، در اذهان ما فقط به معنای عدد 30 هست، در حالی که، هم به معنای «سه» میباشد، و هم به معنای «سنگ»، و هم به معنای «مرغ قو» هست، که نام دیگرش «ارج» هست. از این رو، انسان ارجمند است، چون دراو، سیمرخ، مرغ سنگی، دم یا باد آفریننده است که از خود، میانیدشد و صورت میدهد. اکنون، اصل جهان که اندیمن و بزمونه باشد، سیمرخ یا هما شده است. در گرشاسپ نامه اسدی توسی، این پدیده را نیای رستم که گرشاسپ است با چشم خود، تجربه میکند. این یکی از بزرگترین تجربیات دینی ایران هست که در گرشاسپ نامه آمده است. در جزیره «اسکونه» گرشاسپ، پیدایش سیمرخ، یعنی پیدایش خدا را تجربه میکند:

وز آن کوه با ویژگیان سوی دشت در آمد یکی، گرد بیشه بگشت
 ز ناگاه دیدند مرغی شگفت که از سخ آن کُهِ ، نوا برگرفت
 ببالای اسپیی به بر گستوان فرو هشته پر، بانگ داران، نوان
 ز سوراخ چون نای منقار اوی فتاده در آن، بانگ بسیار اوی

در این فرهنگ «نای» را مانند «مرغ» با «باد» اینهمانی میدادند. چون نوا، باد آهنگین است. نوازیدن که «نی» + «وازیدن» باشد به معنای «دمیدن هوا در نی» است. باد و دم (جان)، برای آنها، همیشه پیکریابی موسیقی و آهنگ بود. این بود که خدا، هم «وای به»، و هم «نای به» خوانده میشد. این نای آهنگساز است که از آن باد، برون دمیده میشود. و واژه «جشن» که «یز+نا» باشد، به معنای «نی نوازی» هست. اینست که سیمرخ در نواختن نای منقارش، جشن می‌آفریند. خویشکاری خدای ایران، جشن آفرینی است. این دمش که جان انسان میشود، آهنگ رقص و داستان زند (لحن آتش افروز) است.

بر آن سان که باد آمدش پیش باز همی زد نواها به هر گونه ساز
 فزونتر ز سوراخ، پنجاه بود که از وی دمش را برون، راه بود
 بهم صد هزارش خروش از دهن همی خاست هریک بدیگر شکن
 تو گفتی دو صد بر بطن و چنگ و نای بیک ره شدستند، داستان سرای
 فراوان کس از خوشی آن خروش فتادند و، زیشان رمان گشت هوش
 یکی زو همی نعره و خنده داشت یکی گریه ز اندازه اندر گذاشت

به نظاره گردش ، سپه همگروه وی، آوا در افکنده زان سان به کوه
 سیمرخ ، خدائست که در پیدایش تبدیل به یک ارکستر موسیقی میشود. صدها
 ابزار موسیقی ، همنوا باهم میشوند و دستان زند (آتش افروز) میسرایند.
 از شنیدن این بانگها و نواهای گوناگون ، مردمان چنان غرق در شادی میشوند
 که هوش از سر آنها میرمد و از خوشی چنان غرق در خنده میشوند که خنده تبدیل
 به گریه میشود . پیدایش خدا ، در نواهای گوناگون متنوع موسیقی ، نخستین
 پیدایش اصل هستی میباشد .

این تجربه دیدار خدا ، در فرهنگ اصیل ایران بوده است . خدا در فرهنگ ایران
 ، و ارونه فرهنگ یونان و یهودیت و اسلام، دیدنیست ، و دیدار مستقیم هر انسانی
 از اوست که انسان را از شادی، مست میکند . انسان از دیدن خدا ، از شنیدن
 خدا در آهنگها و نواهایش به رقص میآید . برعکس ، در یونان و در یهودیت
 و در اسلام ، خدا « لن ترانی » است ، و با دیدار او، انسان درجا میمرد .
 دیدار خدا در این ادیان و در فرهنگ یونان ، نابود سازنده زندگی انسانست .
 در حالیکه در فرهنگ ایران، دیدار مستقیم خدا ، جان افزا و جان آفرین و جشن
 زندگیست . در یهودیت و اسلام ، یهوه و الله ، صورت ندارد ، چون از دید
 صورتش ، انسان را چنان ترس و وحشت فرامیگیرد ، که زندگی را نابود
 میسازد . به عبارت دیگر ، الله و یهوه و زئوس ، با هیبت و ترس آور و وحشت
 زا و طبعاً ناسازگار با زندگی هستند . سپس اسدی در این داستان ، « باز زائی
 سیمرخ » را نشان میدهد . همان باد که نواها و دستانهای گوناگون میشود،
 اصل نوزائی است که در گفتار دیگر، بررسی خواهد شد .

بهمن یا « آسن خرد = خرد بنیادی »، در نخستین پیدایشش که سیمرخ (ارتا =
 بیخ هر چیزی = نخستین عنصر هر چیزی) باشد، کنسرتی عظیم است که همه
 را غرق شادی میکند و اصل جشن سازیست . خرد بنیادی یا فطری انسان،
 جشن زندگی را میآفریند و میخنداند. از این رو خرد در ایران ، اصل شادی
 آفرین است . اند یا تخم بهمین ، در « دیسیدنش، در صورت گرفتنش » ، جشن
 میآفریند . بهمین ، یا خرد فطری انسانها ، که نگهبان جامعه هست، امر و حکم
 نمیشود، تهدید و انداز و ارهاب نمیشود، که برو و فرعون را بترسان ، یا برخیز
 و مردمان را به وحشت بینداز (قم فاندر در قرآن) . سیمرخ ، چنین رسالتهایی
 را به کسی نمیدهد ، بلکه خویشکاریش « جشن زندگی برای همه انسانها و
 برای همه طبیعت ساختن » است .

با این آگاهی‌هاست که ما معنای چند بیت شاهنامه را درباره « زال زرو سیمرغ » بهتر می‌فهمیم . در شاهنامه می‌آید که زال در آشیانه و خانه سیمرغ ، از سیمرغ ، « سخن گفتن به آواز سیمرغ » را آموخته بود . برای ما این گفته یک افسانه می‌نماید . ولی هنگامی از چگونگی آواز سیمرغ در گرشاسپ نامه آگاهی یافتیم، می‌فهمیم که بر آواز سیمرغ سخن گفتن زال، چه معنایی دارد . زال زر با نواختن موسیقی برای مردم ، ترانه های شادی آفرین می‌سرود .

اگر چند مردم ندیده بُد اوی ز سیمرغ ، آموخته بُد ، « گفتگوی »

او از سیمرغ ، حکم دادن و دستور دادن و تهدید کردن و عظ کردن را نیا موخته بود ، بلکه « هنر گفتگو و همپرسی با مردمان » را آموخته بود .

بر آواز سیمرغ ، گفتی سخن فراوان خرد بود و دانش کهن زبان و خرد بود و رایش درست به تن نیز ، یاری یزیدان بجُست

او در خانه خدا ، مستقیماً با خدا گفتگو میکرد و گفتگو کردن با مردمان را از خدا یاد گرفته بود و با آهنگ های شادوبا نواختن ابزار موسیقی ، میتوانست برای مردم سخن بگوید، و نزد خدا ، هم خرد فراوان و هم دانش کهن ، یعنی دانش اصیل که زاده از بُنش باشد، داشت . فرهنگ ایران ، با بودن انسان در کنار خدا ، دم از جهالت انسان نمیزند . انسان در کنار خدا هم ، هم با خرد فراوان و دانش اصیل هست ، و این دانش و خرد را میتواند در شادی آفرینی به مردم انتقال دهد . این تجربه فرهنگ ایران از پیدایش خدا در موسیقی جشن آفرین ، در چهره سیمرغست . برای ما امروزه ، زیستن با خدا ، محالست ، ولی زال ، انسانست که با خدا ، در خانه خدا میزید . به عبارت بهتر، این « تخم آتش ، یا ارتا که سیمرغ باشد » در خانه تن هر انسانی ، در انسان میزید . خدا ، یا بُن خرد آفریننده و سامانده و جشن آفرین ، در خانه تن هر انسانی ، زندگی میکند ، و نیاز به هیچ واسطه ای و پیامبری و امامی و کشیشی و موبدی و آخوندی ندارد .